

در جست و جوی خانه

○ روح الله مهدی پور عمرانی

اندیشه بشری دارد. آدمی، فطرتاً کمال جو و تنوع طلب است. نمی خواهد وضع موجود را برای مدتی دراز برتابد. همیشه در پی برهم زدن وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب است. در یک کلام،

انسان بیش از سایر جانوران، از «ماندن در یک وضعیت» ناخرسندی از خود نشان می دهد. ابراز ناخرسندی از وضعیت موجود، فقط از زبان رودکی و ابوشکور بلخی ابراز نمی شود که:

در این گیتی، سراسر گر بگردی
خردمندی نبینی شادمانه

و یا شکاکانه فقط از ذهن و زبان خواجه شیراز بیرون نمی تراود که:

«بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم»

سایه این رفتار کمال جویانه در هر روزگار، به گونه های متفاوت در انسان ها آشکار می شود. در داستان ها و متن های تمثیلی که جای آدم ها و کنش ها عوض می شود و جانوران، گیاهان و اشیا نقش پذیری را برعهده می گیرند، این ویژگی و رفتار انسانی، قابلیت انتقال کامل پیدا می کند.

ناخرسندی از شرایط موجود، در قصه های کودکان نیز به اشکال گوناگون راه پیدا کرده است.

فشرده داستان

مرغ و خروسی لانه شان را که در مزرعه قرار داشت، ترک می کنند تا به جای بهتری بروند. آن ها می خواهند جوجه های شان در جایی زیبا و خانه ای بزرگ به دنیا بیایند.

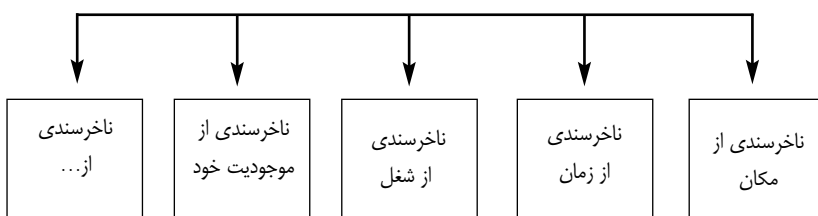
وقتی به جنگل رسیدند، از صدای پای فیل ترسیدند و آن جا را برای زندگی کردن مناسب ندانستند. ناگزیر به راه افتادند و رفتند تا به ساحل دریا رسیدند. از دریا و چشم انداز نیلی افق خوش شان آمد، اما موجی توفنده و سهمگین برخاست و چیزی نمانده بود که آن ها را غرق کند. آن ها، ساحل را ترک کردند و به دنبال جای امنی به راه افتادند. به کوه بلند رسیدند. از ترس ریزش سنگ، آن جا را هم نپسندیدند و رفتند. پشت کوه، بیابانی داغ و بی آب و علف گسترده بود. کمی که ماندند، تشنه شان شد. خروس برای تسلای مرغ زد زیر آواز. مرغ به یاد روزهای آشنایی با خروس افتاد. آن ها تصمیم گرفتند به جای اول شان (مزرعه) که بهترین خاطرات زندگی مشترک شان در آن جا شکل گرفته بود، برگردند. آن ها پیش از آن که شب فرا برسد، به خانه خود برگشتند.

سوژه داستان، آشنا و تکراری است و ریشه در



- عنوان کتاب: خانه ی ما کجاست؟
- نویسنده: مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد محلاتی
- ناشر: شباویز
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۴ صفحه
- بها: ۵۰۰ تومان

گونه های تغییر خواهی در قصه های کودکان





نمونه دوم: سفر به دور دنیا^۲

گروهی از جانوران از بودن در یک محیط بسته، خسته شده‌اند و می‌خواهند به دور دنیا سفر کنند و دنیای پیرامون خود را بشناسند. هر چند جانوران این قصه هر یک در میانه راه، از رفتن باز می‌مانند و هیچ‌کدام به جای قبلی‌شان بر نمی‌گردند، علت اصلی سفر، دلزدگی از وضع (مکان) قبلی‌شان است.

۲. ناخرسندی از زمان

بسیاری از قصه‌های عملی - تخیلی و هم‌چنین بعضی از قصه‌های فانتاستیک، بر پایه این کنش و واکنش ساخته شده‌اند. کشمکش سازنده این گونه قصه‌ها و داستان‌ها، به طرز بسیار ظریفی تغییر جهت می‌دهد و به صورت جدال میان آدم‌ها و روابط انسانی و اجتماعی درمی‌آید. به بیانی دیگر، تضاد اصلی قصه به ناخرسندی از زمانه می‌گراید.

در کتاب «فانتازی در ادبیات کودکان»، هنگام تقسیم‌بندی داستان‌های فانتاستیک، به «فانتازی زمان» برمی‌خوریم.

۳. ناخرسندی از شغل

در داستان‌ها و قصه‌های این حوزه، یکی از شخصیت‌ها از شغل و حرفه خود ناراضی است. او به حرفه‌ها و شغل‌های گوناگونی دست می‌زند، اما به دلیل مشکلاتی که شغل‌های جدید دارند و نیز به علت ناکامی، شخصیت تنوع‌طلب، به شغل قبلی خود برمی‌گردد.

۴. ناخرسندی از موجودیت و هویت اصلی

گاهی در برخی از متن‌های داستانی، شخصیت دچار بحران هویت می‌شود و دلش می‌خواهد تغییر هویت دهد. پس از تغییر هویت، از هویت جدید نیز راضی نمی‌شود و بنابراین، به هویت قبلی بازمی‌گردد.

نمونه اول: الاغ و آواز خوش^۴

الاغی دستخوش بحران هویت شده، دوست دارد به شکل جانوران دیگر در بیاید تا شاید بتواند خوب بخواند. نزد خروس می‌رود و علت بدآوازی خود را می‌پرسد. خروس علت خوش آوازی خود را تاج سرخ سرش می‌داند. الاغ پیش ننه قالی باف می‌رود و صاحب تاج می‌شود. اما صدایش هنوز همان عرعر است. از بلدرچین کمک می‌خواهد. بلدرچین بال و پر را عامل خوشخوانی قلمداد می‌کند. الاغ پیش نجار می‌رود. نجار بال و پری از تراشه‌های چوب برای الاغ می‌سازد، اما باز آواز الاغ زیبا نمی‌شود. خلاصه الاغ نزد قناری می‌رود.

۱. ناخرسندی از مکان

قصه‌های زیادی در این حوزه نوشته شده‌اند. در تمامی این قصه‌ها، شخصیت‌ها از محیطی که در آن زندگی می‌کنند، ناراضی‌اند. بنابراین، راه دشوار سفر را در پیش می‌گیرند تا به جای دلخواه خود برسند. در داستان‌ها و شعرهای حوزه‌ی بزرگسال هم نمونه‌های چندی وجود دارد.

از شعر:

«من این جا بس دلم تنگ است
و هر سازی که می‌بینم، بدآهنگ است.
بیا رهتو شه برداریم
قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم
ببینم آسمان هر کجا
آیا همین رنگ است»
اخوان گرفته تا داستان «سیمرغ و سی مرغ»
عطار نیشابوری و دیگران، همه بر بستر این زمینه فکری نوشته شده‌اند.
با آن که ذکر نمونه‌های فراوان قصه‌های کودکانه با رویکرد ناخرسندی از مکان زندگی، در این نوشتار کوتاه نمی‌گنجد، از چند نمونه کوتاه یاد می‌کنیم:

نمونه اول: آهو و پرنده‌ها^۵

نیما یوشیج در این قصه می‌نویسد:
«صحرابی بود بزرگ بزرگ... در وسط این صحرا یک آبگیر بزرگ بود که تمام پرنده‌ها و چرنده‌ها دور آن جمع می‌شدند... خوشحالی پرنده‌ها و چرنده‌ها و زندگی آن‌ها، بسته به این آبگیر بود... اما یک سال وقتی که هنوز خیلی مانده بود باران و برف بیاید و بعدش هم آب آبگیر بالا بیاید، یک دسته فیل از این صحرا گذشت. فیل‌ها به آبگیر که رسیدند، آب را با خرطوم‌شان بالا کشیدند و خوردند...»
پرنده‌ها به چاره‌جویی برآمدند و پیش‌غاز رفتند. غاز گفت:
«من می‌دانم آن کجاست. آن دوره‌ها آب هست...»

آهو و پرنده‌ها و چرنده‌ها به دنبال غاز به راه افتادند و رفتند. در طول راه سختی‌های زیاد کشیدند، اما به جای دلخواه نرسیدند. تا آن که غاز سفید از آبگیر قبلی رسید و گفت:
«شما که رفتید ما خیلی سختی کشیدیم، خیلی گرسنگی کشیدیم، تشنگی کشیدیم اما در جایی که دوست داشتیم، ماندیم. بالاخره تابستان گذشت و باز باران آمد و صحرای ما حالا همان صحراست که بود.»

و به این ترتیب، پرنده‌ها و چرنده‌ها و آهو، به خانه قبلی‌شان برگشتند.

قناری به او می‌گوید که باید پری زرد رنگ پیدا کند. الاغ به علت این تغییرات ظاهری از روستا اخراج و طرد می‌شود. قورباغه‌ی دانا او را به هویت اصلی‌اش فرا می‌خواند. الاغ همه آرایه‌های عاریتی را از خود دور می‌کند و به هویت اصلی‌اش و به روستا برمی‌گردد.

نمونه دوم: آفتاب پرست عجیب^۶

آفتاب‌پرست با دیدن جانوران باغ‌وحش، هوس می‌کند به صورت خرس قطبی، مرغ ماهی‌خوار، روباه، آهو، زرافه، ماهی، لاک‌پشت، فیل و خلاصه سگ آبی درآید. آفتاب‌پرست از هر جانور، عضوی را می‌پذیرد و جانوری شگفت و بدقواره می‌شود. با این همه، نمی‌تواند حتی یک مگس شکار کند. بنابراین ناگهان به خود می‌آید و آرزو می‌کند که خودش باشد.

نمونه سوم: خرگوشک بلبله گوش^۷

در این روایت داستانی، بچه خرگوشی آرزو می‌کند که ماهی، قله کوه، بوته زعفران، پرنده، قایق و بالاخره بندباز شود. مادرش با آرزوهای شگفت او مخالفت می‌کند. بچه خرگوش در مرحله بندبازی، از ترس افتادن از بالای بند، از آرزوی خود منصرف می‌شود.

ادامه یادآوری و تحلیل نمونه‌های انواع ناخرسندی از وضع موجود را به زمانی دیگر وامی‌گذاریم و به داستان «خانه ما کجاست» باز می‌گردیم.

گفتیم که داستان خانه ما کجاست، براساس سوژه ناخرسندی از موقعیت مکانی یک زوج ماکیان (مرغ و خروس)، شکل گرفته است.

«خاله مرغه و آقا خروسه، اسباب و اثاثیه‌شان را جمع کردند تا به خانه جدید و راحت و بزرگ‌تری بروند. خانه‌ای که نمی‌دانستند کجاست یا چه شکلی است. اما تصمیم داشتند بروند و آن را پیدا کنند.»^۸

شکل ساخت قصه، از الگوهای سنتی پیروی می‌کند.

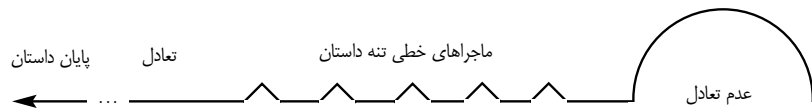
رویدادهای همسنگ و یک‌نواخت، ادامه می‌یابد تا به تعادل فرجامین می‌رسد.

همین ناپایداری‌های کوچک و گذراست که حوادث را یکی پس از دیگری به پیش می‌برد تا بهانه کافی برای بازگشت مرغ و خروس فراهم شود. قصه پس از رسیدن به نقطه آرامش و تعادلی هموزن تعادل آغازین، به پایان می‌رسد. با این کار، خواننده و مخاطب نیز به تعادل ذهنی و روحی خواهد رسید و متن را تمام شده تلقی خواهد کرد. گذشته از این‌ها، ذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد و آن شخصیت‌های دیگر داستان است. در میان شخصیت‌های داستان (فیل، درخت‌ها، کوه، دریا، موج، شن، ماسه، خورشید و...) شخصیت‌هایی مانند «بز»، «پیشی قهوه‌ای» و «غاز» حضور دارند. حضور این شخصیت‌های جانوری، بسیار کوتاه و انتقالی است. این جانوران (بز، گربه و غاز) هیچ‌گونه نقش کنشی در قصه ندارند. همان‌گونه که دریا، کوه، موج و بیابان، حضوری فعال ندارند و فقط کنش منفعلانه‌شان از زبان مرغ و خروس روایت می‌شود. بز و گربه و غاز فقط برای این حضور می‌یابند که مرغ و خروس، هنگام ترک خانه‌ی مألوف خود، با آن‌ها خداحافظی کنند. در قصه‌ها و داستان‌های تمثیلی هم باید از خلق و حضور شخصیت‌های ایستا و زاید خودداری کرد.

نویسنده از شوق پایان بندی قابل پیش‌بینی، رویدادهای تنه داستان را فشرده و شتاب‌زده و در حد روایت، رها کرده و متن را از فعالیت و کنش شخصیت‌ها دور کرده است. جای آن داشت که همان‌گونه که در جنگل، خواننده با حرکت فیل‌ها و لرزیدن زمین و در نتیجه با عدم پذیرش مرغ و خروس، مواجه می‌شود، در کوهستان، ساحل دریا و در بیابان نیز با کنش‌ها و رفتارهای دینامیک شخصیت‌های جانوری و اشیایی (جاندار و بی‌جان) روبه‌رو می‌شد. در این صورت، رویدادها جان می‌گرفتند و داستان برای خوانندگان، طبیعی‌تر و باورپذیرتر جلوه می‌کرد. آنچه روشن است، این که نویسنده، بیشتر در پی سرگرم کردن مخاطب کم سن و سال خود بوده است.

پانویس‌ها:

- ۱) یوشیج، نیما: آهو و پرنده‌ها/ تهران کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان/ چاپ ششم ۱۳۶۳.
- ۲) محمدی، محمد: خاله ستاره و بزغاله/ تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان/ چاپ اول ۱۳۷۱.
- ۳) محمدی، محمد: فانتزی در ادبیات کودکان/ تهران: نشر روزگار/ چاپ اول ۱۳۷۸. صفحه ۱۵۹ و ۱۸۲.
- ۴) محمدی، محمد: خاله ستاره و بزغاله/ پیشین.
- ۵) کارل، اریک: آفتاب پرست عجیب/ ترجمه سرور پوریا/ تهران: کانون پرورش فکری/ چاپ اول ۱۳۶۴.
- ۶) وایز براون، مارگارت/ خرگوشک بلبله گوش/ بازنویسی م. آزاد/ تهران: کانون پرورش فکری/ چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۷) کشاورزی آزاد، مرجان/ خانه ما کجاست/ تهران: شبانیز/ چاپ اول ۱۳۸۱/ صفحه ۱.
- ۸ و ۹) پیشین. صفحه‌های ۴ و ۵.



همان‌گونه که در نمودار دیده می‌شود، در هر کدام از ماجراهای تنه داستان، به یک تعادل و عدم تعادل کوتاه و گذرا برمی‌خوریم. مثلاً وقتی به جنگل می‌رسند:

«رفتند و رفتند تا به جنگلی سبز و زیبا رسیدند. خاله مرغه که به عمرش آن همه درخت ندیده بود، با خوشحالی گفت: این جا خیلی زیباست. جوجه‌ها می‌توانند زیر سایه درخت‌ها بازی کنند و این طرف و آن طرف بدونند... هنوز حرف خاله مرغه تمام نشده بود که زمین، گروم گروم لرزید... فیل بزرگی به سرعت از کنار آن‌ها گذشت.»^۱

می‌بینیم که در این‌جا نیز آرامش به هم خورده است و مرغ و خروس باید به فکر تقابل با وضعیت ایجاد شده باشند. بنابراین، «خاله مرغه گفت:

زود باش! زود باش از این‌جا برویم. جوجه‌های من زیر پای این حیوان بزرگ له می‌شوند... من این‌جا را دوست ندارم.»^۲
آن‌ها وسایل خود را برمی‌دارند و به راه می‌افتند. همین روند در پروسه حرکت داستان، با

متن به پیروی از افتتاحیه‌های داستانی، آن هم از نوع بزرگسالان و امروزی، نوشته شده است. اگر این متن، به شیوه سنتی قصه‌گویی برای کودکان نوشته می‌شد، پیش از رسیدن به عدم تعادل، گزاره‌ای به عنوان پیش درآمد قرار می‌گرفت که در آن، وضعیت زمانی و مکانی شخصیت‌ها (مرغ و خروس) نشان داده می‌شد. مثلاً گفته می‌شد:

«روزی، روزگاری، در یک مزرعه کوچک مرغ و خروسی زندگی می‌کردند. آن‌ها در کنار همسایه‌های‌شان بز، غاز و گربه قهوه‌ای روزگار خوبی داشتند.

خاله مرغه هر روز یک تخم می‌گذاشت. یک روز خاله مرغه به آقا خروسه گفت:
همین روزهاست که جوجه‌ها سر از تخم بیرون بیاورند.
این‌جا جای خوبی برای جوجه‌های‌مان نیست.»



مزرعه، زیباترین جای زمین و خانه ماست.	به بیابان رسیدند. مرغ گفت: جوجه‌هایم از تشنگی و گرما می‌میرند.	به کوهستان رسیدند. مرغ گفت: سنگ‌ها از بالای کوه بر سر جوجه‌هایم می‌افتند.	به دریا رسیدند. مرغ گفت: بیا برویم! آب جوجه‌هایم را با خود می‌برد.	به جنگل رسیدند. مرغ گفت: جوجه‌های من زیر پای فیل‌ها له می‌شوند.	این مزرعه خیلی کوچک است. باید برویم و خانه‌مان را در زیباترین جای زمین بسازیم.	گزاره حذف شده افتتاحیه روزی روزگاری در یک مزرعه...
---------------------------------------	--	---	--	---	--	--